پیشخوان

سازمانی که نتوانست پرورش دهنده افکار باشد!

نهادی که در مشکلات خویش گم شد!

■ محمدرضا کائینی

شاید بتوان ادعا کرد که خوانش سرشت و سرنوشت سازمان موسوم به پرورش افکار، برای شناخت درک پهلوی دوم از پدیده فرهنگ و راه تأثیر بر آن کافی باشد! کاری که بابک دربیکی در پژوهش مبسوط و پردامنه خویش در این باره، به انجام رسانده است. اثر «سازمان پرورش افکار»، مطول‌ترین تحقیق در موضوع خویش است که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی، روانه بازار نشر شده است. مؤلف در دیباچه این اثر، در باب محتوای آن چنین آورده است:

«سازمان پرورش افکار، در زمستان ۱۳۱۷، توسط احمد متین‌دفتری تشکیل شد. این نهاد، یک نهاد فرهنگی به حساب می‌آمد که با اهداف رسماً اعلام شده‌ای، شروع به کار کرد. در عین حال اهداف اعلام نشده‌ای نیز برای این نهاد در نظر گرفته شده بود که سال‌ها بعد این اهداف از لابه‌لای اسناد و مدارک جدید و همچنین خاطرات افراد مختلف، به‌طرز روشن‌تری بیان شد. با این حال بررسی‌ها نشان می‌دهد این نهاد، مانند بسیاری از برنامه‌های مدون یا تدوین نشده دوران رضاشاه که بیشتر حالت انفعالی و دوره‌ای داشت تا یک برنامه‌ریزی درازمدت و مشخص، از اهداف اولیه خود، چه اهداف عنوان شده و چه عنوان نشده، دور شد و در گرداب مشکلاتی گرفتار شد که خودساخته یا ناشی از مشکلاتی می‌شد که برآمده از ساختار نظام و حاکمیت آن دوران به عنوان مؤسس و متولی این نهادبود. کتاب حاضر تلاشی جهت شناسایی اهداف، عملکرد و مشکلات سازمان پرورش افکار است. فصل اول این اثر، به جایگاه سازمان پرورش افکار، در ساخت حکومت رضاشاه می‌پردازد. هدف از نوشتن این فصل، یادآوری نکاتی درباره عملکرد عمومی حکومت رضاشاه و بررسی روابط حاکم میان حکومت و مردم، در آن مقطع تاریخی است تا به نتیجه‌ای جامعه‌شناسانه

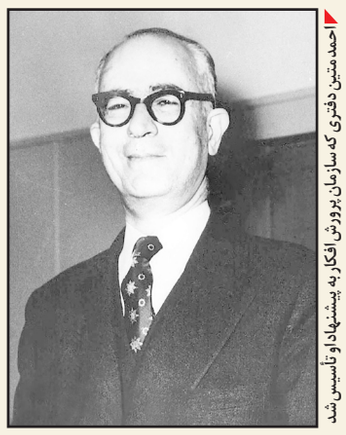

احمد متین دفتری که سازمان پرورش افکار به پیشنهاد او تأسیس شد

از ساخت حکومت منتهی شود و آنچه نویسنده بر آن تأکید دارد، یعنی رابطه تنگاتنگ سیستم حکومتی و همبستگی وجودی آن با سازمان پرورش افکار تبیین گردد. فصل دوم، در واقع ادامه بحث فصل اول و تلاشی است جهت شناسایی دیدگاه‌های فرهنگی غالب بر روشنفکران قبل از تشکیل حکومت رضاشاه و عملکرد حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه که در نهایت تشکیل نهادی مانند پرورش افکار را توجیه می‌نمود. اهداف پیدا و پنهان این نهاد و ساختار تشکیلاتی آن به ترتیب در فصول دوم و سوم مورد بررسی قرار گرفته‌اند. عملکرد سازمان پرورش افکار در کمیسیون‌های مختلف، موضوع فصول چهارم تا ششم است. فصل چهارم به کمیسیون مطبوعات اختصاص داده شده است. تجربه نشریه ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشریه دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصلی دیگر نیز به کمیسیون سخنرانی اختصاص داده شده است که به جهت اینکه در اجرای برنامه‌هایش مانند سایر کمیسیون‌ها نیازی به امکانات ویژه و تخصیص منابع مالی گزاف (در مقایسه با سایر فعالیت‌ها) نبود، اهمیت ویژه‌ای دارد. سه کمیسیون نمایش، موسیقی و رادیو نیز در یک فصل مورد بحث واقع شده‌اند و در نهایت به‌عنوان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، به بررسی دلایل افول و انحلال سازمان پرورش افکار پرداخته شده است. در ابتدا نویسنده قصد داشت تا با اختصاص فصلی جداگانه، علل افول و انحلال این نهاد را بررسی نماید، اما بنا به دلایل مشخصی از آن منصرف شد. دلیل این امر به نکته ظریفی بازمی‌گردد؛ پس از فروپاشی نظام رضاشاه که امکان نقد عملکرد دوران رضاشاه به وجود آمده بود، به واسطه اشغال کشور، مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ، قحطی و نظایر آن، بیشتر مباحث روزنامه‌ها به مسائل مختلف روزمره بازمی‌گشت یا آنکه نقد و بررسی نظام سابق، بیشتر به حملات تند سیاسی معطوف بود. ضمن آن که نمی‌توان انتظار داشت در آن مدت کوتاهی که از سپری شدن نظام رضاشاهی می‌گذشت، نقد جدی و بی‌طرفانه‌ای از نهادهایی مانند پرورش افکار صورت گیرد...».

سرهنگ اتل وزیر مختار آلمان در ایران و چند تن از همکاران وی، هنگام ورود به کاخ گلستان جهت شرکت در مراسم سلام رضاخان

نظری بر زمینه‌ها و پیامدهای نزدیکی رضاخان به کشور آلمان

وقتی برکشیده انگلستان «ژرمنوفیل» می‌شود!

■ احمدرضا صدری

بسا تاریخ پژوهان معاصر، نزدیکی رضاخان به آلمان‌ها را در زمره عوامل اشغال ایران در شهریور ۲۰ و خلع وی از سلطنت می‌دانند. مقالی که در پی می‌آید، بر آن است که با استناد به پاره‌ای روایات و تحلیل‌ها، ابعاد این نزدیکی و رابطه را بیشتر شفاف سازد. مستندات این نوشتار، بر تارنمای پژوهشگاه تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ اتلاف وقت رضاخان، تا رسیدن حکم خلع وی از سلطنت!

برآیند تاریخ نبشته‌های موجود درباره حمله متفقین به ایران، بر این نکته تأکید دارد که رضاخان در انجام خواسته انگلستان و روسیه در اخراج اتباع آلمان تعلل ورزیده است. اما علت این دفع الوقت قزاق چه بود؟ او بر اساس کدامین محاسبه، تحقق خواست متفقین را به تأخیر انداخت؟ مهرزاد بختیاری‌منش، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران به این پرسش چنین پاسخ گفته است:

«نزدیکی رضاشاه به آلمان و هم‌حسی شاه با هیتلر که ارتباط تلگرامی گرم و صمیمانه‌ای با یکدیگر داشتند، متفقان را بیشتر خشمگین کرده بود. آنها با توجه به همین ارتباطات، ابتدا شاه را وادار به اخراج آلمان‌ها از ایران کردند و بعد هم به استفاده از راه‌های ایران برای پشتیبانی از شوروی روی آوردند. رضاشاه که تقریباً از حتمی بودن پیروزی هیتلر مطمئن بود، به سیاست وقت‌کشی و حفظ وضع موجود روی آورد و در انجام خواسته‌های متفقین تعلل می‌ورزید تا اینکه آنها پیشدستی کردند و با استفاده از اصل غافلگیری، در ۳ شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران یورش آوردند! نیروهای انگلیس از جنوب و نیروهای شوروی از شمال، وارد ایران شدند و ارتش به‌زودی، در تمام جبهه‌ها شکست خورد و در مقابل پیشروی بیگانگان عقب‌نشینی کرد تا آنکه روس و انگلیس به تهران رسیدند. روس‌ها که بعد از کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، پایشان از ایران بریده شده بود، اکنون می‌خواستند مانند انگلستان از منابع نفتی ایران برخوردار شوند، همان منابعی که سهم مهمی در راه‌اندازی توان جنگی و نظامی نیروهای متفق برای مقابله با آلمان‌ها داشت. اینکه آنها به غلات و خواروبار ایران برای تأمین آذوقه خود هنگام جنگ، محتاج بودند و اینکه پس از پایان جنگ نیز حاضر به تخلیه ایران نشدند، از نگاه عمیق آنها به اشغال ایران، در راستای گشایش عقده تاریخی‌شان، در نرسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس حکایت می‌کرد، پس در براندازی رضاخان شوق آنها بیش از انگلیس بود. بدین ترتیب سیاست اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، در اولویت سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی و نیروهای متفق قرار گرفت. درواقع به‌زعم روس‌ها، ایران پل پیروزی قلمداد می‌شد.

حکومت انگلستان که خود را تاج‌بخش رضاخان می‌دانست، اقدام اخیر او در اعلام بی‌طرفی را که به‌نوعی خدمت به آلمان نازی بود، اقدامی قدرناشناسانه دانست و همین امر سبب شد، بریتانیا در موقع مناسب، زمینه برکناری رضاشاه و خلع وی از قدرت را فراهم کند. البته چرچیل نخست‌وزیر وقت انگلستان گفته بود: نقشه برکناری رضاشاه، مدتی پیش از اخطار انگلستان و شوروی به دولت ایران، درباره فعالیت آلمان‌ها در این کشور گرفته شده بود!... انگلیسی‌ها برخلاف روس‌ها از اوضاع اجتماعی ایران و نفرت عمومی نسبت به رضاخان اطلاع داشتند، چنان که وابسته مطبوعاتی انگلستان در ایران گزارش داده بود: اکثریت قاطعی از مردم، از شاه نفرت دارند و به هر تغییری گردن می‌نهند! در نظر این مردم، حتی گسترش جنگ به ایران، بهتر از ادامه حکومت رضاشاه است، نظر کلی این است که صرف نظر از ضعف ظاهری ایران برای مقابله با آلمان‌ها یا روس‌ها، مردم دیگر دلیلی برای جنگیدن ندارند، آنها از شاه متنفرند و بنابراین می‌پرسند: چرا باید برای ابقای این حکومت بجنگند... بنابراین هر دو دولت، وارد مرحله بهانه‌گیری شدند و بعد از اعتراض در ۲۸ تیرماه سال ۱۳۲۰ش، اولین‌بار اخراج آلمانی‌ها از ایران را خواستار شدند، اما این درخواست در ایران سردوانده شد! یک ماه بعد و در روز ۲۵ مرداد، اسمیرنف سفیر روسیه در ایران و بولارد همتای انگلیسی او درخواست خود را تکرار کردند و از دولت ایران خواستند اتباع آلمان را از ایران اخراج کند. این امر به‌ویژه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که دریابیم در آن زمان آلمان‌ها در قفقاز به سمت شوروی در حال پیشروی بودند و ادامه این روند، می‌توانست به سقوط مسکو و پیروزی نهایی هیتلر منتهی شود. در این هنگام بود که رضاشاه، سیاست حفظ وضع موجود و اتلاف وقت را در پیش گرفته بود تا به نوعی پیروز جنگ مشخص شود و بر اساس آن بتواند تصمیم نهایی را اتخاذ کند، رویکردی که دیگر برای روس‌ها و نیروهای هم‌پیمان این کشور در جنگ تحمل‌پذیر نبود و شرایط ایجاب می‌کرد وارد عمل شوند و عملیات حمله را آغاز کنند...».

■ رضاخان، معطل معلوم شدن پیروز جنگ دوم

تاریخ‌نگاران درباره فلسفه و میزان گرایش رضاخان به آلمان‌ها هم‌داستان نیستند! برخی از آنان بر این باورند که او با وقت‌گذرانی، درصدد بود تا پیروز جنگ مشخص شود و او بر این اساس، مسیر جدید سیاست خارجی خویش را تنظیم کند. عده‌ای دیگر نیز با ارائه شواهد و مستنداتی، معتقدند مسئله فراتر از یک تاکتیک و به پیوندهایی مربوط است که رضاخان و حکومتش از سال‌ها پیش با دولت آلمان برقرار ساخته بود. محمدرضا چیت‌سازیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران - که در زمره گروه نخست به شمار می‌رود- در این باره می‌نویسد:

«در مجموع باید گفت: دلایل محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد نزدیکی ایران و آلمان در دوره رضاشاه، ناشی از مقتضیات زمان و ضروریات تاریخی بوده است. درواقع نزدیکی رضاشاه به آلمان، بیش از آنکه از تمایلات آلمان‌گرایی رضاشاه حکایت کند، از سیاست‌های دولت انگلستان و سیاست صبر استراتژیک رضاشاه برای مشخص شدن پیروز جنگ جهانی ناشی شده بود، امری که در نهایت کارساز نیفتاد و با اشغال خاک ایران توسط دول متفق، رضاشاه برای حفظ سلطنت در خاندان پهلوی مجبور شد از قدرت کناره گیرد و جای خود را به محمدرضا دهد. درواقع رویکردی که ایران به تحولات جنگ نشان داد، یعنی اعلام سیاست بی‌طرفی، خود تا حدودی نشان‌دهنده این مسئله بود که رضاشاه بیشتر در پی مشخص شدن پیروز جنگ بود تا اینکه آلمان‌گرایی را دنبال کند. به عبارت صریح‌تر رضاشاه بیش از آنکه در پی باز کردن پای نیروی سومی به تحولات ایران باشد، به دنبال آن بود تا با گذر زمان و مشخص شدن پیروز جنگ جهانی دوم، به آن نزدیک شود و بتواند از مزایا و منافع آن برای تثبیت قدرت داخلی و بین‌المللی خود استفاده کند. به عبارتی رضاشاه چندان دغدغه پیروزی آلمان در جنگ جهانی دوم را در سر نداشت و تنها می‌کوشید با تلف کردن وقت، سیاست حفظ وضع موجود را در پیش گیرد، تا زمانی که پیروز قاطع جنگ مشخص شود و او بر اساس آن تصمیم‌گیری کند! در همین ارتباط، یک روز پس از آغاز جنگ جهانی دوم در ۴ سپتامبر ۱۹۳۹م، محمود جم نخست‌وزیر وقت ایران به صورت صریح و رسمی در اعلامیه‌ای از طرف دولت ایران خطاب به جامعه جهانی اعلام کرد: در این موقع که متأسفانه دایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه، تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کارزار بی‌طرف مانده و بی‌طرفی خود را محفوظ خواهد داشت!... نکته جالب توجه در این مورد، این است که آلمان و انگلستان ابتدا، هر دو از موضع بی‌طرفی ایران استقبال کردند. انگلستان که در اروپا به شدت درگیر بود، توان ایفای نقش در فراکرانه را نداشت و نمی‌توانست در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس خود را درگیر کند. آلمان‌ها نیز با توجه به پیوند نزدیک ترکیه با انگلستان و فرانسه، از این موضع ایران استقبال کردند اما تحولاتی که پس از آن رخ داد، صحنه و معادلات جنگ را تغییر داد. حمله آلمان به شوروی، جنگ را وارد مرحله جدیدی کرد و بدین ترتیب، موقعیت ایران در جنگ اهمیت پیدا کرد. در اینجا بود که دیگر سیاست بی‌طرفی، معنای خود را از دست داد. رضاشاه منتظر تحولات بعدی بود، اما در جنگ باید در لحظه تصمیم گرفت و فرصت چندانی برای فکر کردن نبود. درواقع متفقین نمی‌توانستند منتظر بمانند تا رضاشاه فکرهایش را بکند، چراکه در مسیری که جنگ پیموده بود، اهمیت ایران و راه‌های مواصلاتی‌اش، بیش از پیش و دو چندان شده بود. همین روند، بی‌طرفی ایران برای قدرت‌های بزرگ را بی‌معنا می‌کرد. به بیان ساده، سیاست بی‌طرفی یا به عبارت بهتر سیاست خرید وقت رضاشاه، منطبق بر منافع و اهداف قدرت‌های بزرگ نبود و همین امر، زمینه اشغال ایران و کنار گذاشتن رضاشاه از قدرت را فراهم کرد...».

■ حضور ۶۹۰ آلمانی در ایران، پاشنه آشیل رضاخان پس از آغاز جنگ دوم

همانگونه که اشارت رفت، بسا تحلیلگران رویداد شهریور ۱۳۲۰، اعتقاد دارند که همدلی قزاق با آلمان‌ها، سال‌ها پیش از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود و آنچه در خلال این جنگ، از سوی ایران بروز یافت، نتیجه طبیعی چنان رویکردی بود. یکی از شواهد این تحلیل، حجم مراودات اقتصادی ایران و آلمان، در دوران پیش از آغاز جنگ قلمداد می‌شود. سید هاشم منیری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این موضوع بر این باور است:

«پیامدهای ناگوار جنگ جهانی اول در عرصه اقتصاد، تأثیر نامطلوبی بر زندگی اجتماعی و سیاسی جوامع اروپایی برجای گذاشت. رکود بزرگ، بیکاری و تورم، وضع آلمان را بسیار وخیم کرده بود. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۲، در زمانی که اقتصاد سست و لرزان شده بود، اروپا به سمتی می‌رفت که زمینه پیدایش کمونیسم در آن نمودار می‌شد، زیرا زمانی که وضعیت طبقات متوسط اجتماعی رو به ضعف گذارد، اندیشه‌های آرمانگرایانه، مجال ظهور پیدا می‌کنند و همزمان با این روند، از قدرت و مشروعیت دولت‌ها کاسته می‌شود. این طبقات که فاقد قدرتند، در پی نفی و تغییر وضع موجود تلاش می‌کنند و دل به احزابی می‌دهند که آنها را از این اضطراب رهایی بخشد. هرچند بریتانیا و فرانسه با تنظیم قرارداد لوکارنو- که در حکم دلجویی از آلمان بود- در نظر داشتند امتیازاتی به آلمان بدهند تا به جامعه بین‌المللی برگردد، ولی وضعیت در این کشور، وخیم‌تر از آن بود که از زیر بار قرارداد ورسای و بازپرداخت غرامت، نجات پیدا کند. درسال ۱۹۲۹ و همزمان با بحران اقتصاد جهانی، کمک‌های خارجی به آلمان قطع شد. بسیاری از صنایع این کشور، به تعطیلی کشیده شدند و تورم به نحو فزاینده‌ای افزایش یافت و بیکاری به معزلی لاینحل تبدیل شد. با صدراعظمی هیتلر، وضع دگرگون شد. با افزایش قدرت در حوزه اقتصادی به وسیله کارشناسان به ویژه وزیر اقتصاد هیتلر، آلمان توانست از رکود و بیکاری نجات پیدا کند و با تأکید بر تقویت طبقه متوسط و ایجاد رفاه اجتماعی و تأکید بر خودکفایی با سیاست تجاری هدفمند و دو جانبه، بحران‌ها را یکی پس از دیگری پست سر بگذارد. در این وضعیت، سیاست و اقتصاد درهم آمیخته شد! رقابت سیاسی بین‌المللی، بر مبنای رشد و رقابت اقتصادی قالب‌ریزی می‌شد، زیرا آلمان خواهان اشغال موضعی در سیاست جهانی بود که انگلستان در اختیار گرفته بود. در حالی که آلمان نسبت به مسائل سیاسی ایران بی‌علاقگی نشان می‌داد، ولی نقش اقتصادی این کشور تا سال ۱۹۳۰، رو به افزایش بود. از اواخر سال ۱۹۳۴ به بعد، دولت آلمان گام‌های مثبتی برای تجدید روابط مستحکم با ایران برداشت که در مارس ۱۹۳۵، منجر به امضای موافقتنامه مهمی در این زمینه گردید. به یمن این موافقتنامه، نقش آلمان بار دیگر اهمیت پیدا کرد. سفر یالمار شاخت وزیر اقتصاد و رئیس بانک رایش به ایران، مراودات را مستحکم نمود و یک سلسله سفارشات مهم، به شرکت‌های بزرگ آلمانی داده شد. این روابط اقتصادی، به دیدار حسن محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس وقت، با هیتلر منجر شد و پس از آن نیز بالدور فون شیراخ رهبر مجمع جوانان رایش به ایران سفر کرد. البته این مراودات، با تشویق انگلستان صورت می‌گرفت. انگلستان با تشویق چهار کشور ایران، افغانستان، ترکیه و عراق به انعقاد قرارداد سعدآباد، سعی کرد تا یک کمربند امنیتی، دور مرزهای جنوبی شوروی ایجاد کند و نیز آنها را وادار کرد تا بازار خود را به سوی سرمایه و کالاهای آلمانی بگشایند. انگلیس در تلاش بود تا با ایجاد بازار برای آلمان، کمونیسم را از ورود به قلب اروپا دور سازد. در آن زمان سیاستمداران امریکا، انگلیس و فرانسه، چنین می‌پنداشتند که نازی‌های حاکم بر آلمان، بهترین سد راه کمونیسم و توسعه طلبی استالین هستند. به همین دلیل با دل و جان به حمایت از هیتلر پرداختند، تا اگر در آینده بین آلمان و شوروی جنگی رخ دهد، آلمان هم بتواند رقیب را تضعیف کند و هم با افزایش تولیدات نظامی، خیل کثیری از بیکاران را جذب نماید و به اقتصاد از هم پاشیده‌اش، سر و سامانی دهد. روابط ایران و آلمان بسیار خوب پیش می‌رفت تا وقتی جنگ جهانی دوم آغاز شد. حال دیگر، سیاست‌های نژادپرستانه و جنگ طلبانه نظام نازی حاکم در دوره هیتلر، زنگ خطر را برای دو همسایه شمالی و جنوبی ایران، به صدا درآورده بود. حضور ۶۹۰ آلمانی، بهانه لازم را برای تقاضای نیروهای متفقین، نسبت به اخراج آنها فراهم نمود. مسئله‌ای که فرجامی ناخوشایند برای ایران به همراه داشت و باعث سقوط رضاشاه شد...».

■ افسانه شباهت خونی و نژادی ایرانی‌ها به آلمانی‌ها!

علاوه بر مراودات اقتصادی ایران و آلمان، حجم گسترده تبلیغات فرهنگی در باب یکسان بودن یا نزدیک بودن نژاد ایران و آلمان، خود شاهدی دیگر بر این است که ماجرای کوتاهی رضاخان در اخراج اتباع این کشور، چیزی فراتر از یک تاکتیک بوده است. سید مرتضی حافظی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، درباره جنس و گستره این تبلیغات می‌گوید:

«خون، نژاد و خلوص آریایی، یکی از مهم‌ترین اشتراکات آلمان و ایران، در ۱۰ سال پایانی سلطنت رضاشاه تلقی می‌شد، درحالی که نظام سیاسی در آلمان، با پافشاری بر خلوص نژادی، نظامی فاشیست و توتالیتر تأسیس می‌کرد، رضاشاه و دربار در ایران با تکیه بر آریایی‌گری، آن را تکیه‌گاه مناسبی برای ایجاد یک ناسیونالیسم ملی، برای هواداری از نوسازی آمرانه می‌دیدند. این مسئله یک اتحاد فکری و ایدئولوژیکی، میان ایران و آلمان به‌وجود آورد. صرف‌نظر از صدق و کذب واقعیت خلوص نژادی و خون آریایی ایرانیان، این همبستگی ایدئولوژیک میان ایران و آلمان، به ایجاد نهادها و رویه‌هایی منجر شد که فرجام خوشی برای رضاشاه نداشت... در خوانش پیشینه موضوع، نباید از یاد برد که پس از جنگ جهانی اول، شماری از وطن‌دوستان ایرانی در اروپا، به پشتیبانی سیاسی و مالی دولت آلمان و به نام کمیته ملّیون ایران، در برلین گرد آمدند و به سرکردگی سید حسن تقی‌زاده، نشریه کاوه را منتشر کردند. دولت آلمان می‌خواست از ملّیون ایرانی، برای پیشبرد هدف‌های سیاسی خود بهره گیرد، ولی آنها نیز امیدوار بودند تا در سایه پشتیبانی آلمان، هدف‌های خود را در رویارویی با سیاست‌های دو امپراتوری بریتانیا و روسیه که دشمنان دیرین استقلال و مصالح ملی استقلال دانسته می‌شدند، پیش برند. در چشم ناسیونالیست‌های ایران، آلمان هدف استعماری ملموسی در ایران نداشت و همکاری با آن دولت، نام کسی را در چشم هموطنان، به ننگ نمی‌آلود. در این دوره آلمان‌ها، همچنان به فعالیت‌های فرهنگی خود در ایران ادامه دادند. دولت آلمان تبلیغات وسیعی در مورد مشترک بودن نژاد آریایی دو ملت ایران و آلمان انجام داد و کوشید نفوذ فرهنگی بسیاری در بین ایرانیان به‌دست آورد. آلمان‌ها در سال ۱۳۱۵، رضاشاه را تشویق کردند که دستور دهد نام کشورش را در مکاتبات خارجی، به‌جای پرس و پرشیا، ایران ـ موطن آریایی‌ها ـ بنامند. آنها درواقع توانستند با اینگونه اقدامات، محبوبیت بسیاری در میان ایرانی‌ها به‌دست آورند! همچنین ایجاد کرسی زبان فارسی در بعضی از دانشگاه‌های آلمان، انتشار مجله ایران باستان به زبان فارسی، اهدای ۷۵۰۰ جلد کتاب با حمایت روزنبرگ کارشناس فرهنگی آلمان به ایران، ایجاد مؤسسات ایران‌شناسی و شرق‌شناسی در آلمان، تأسیس انجمن ایران و آلمان (بعدها جمعیت آلمان و شرق)، با هدف شناساندن ایران به خارج و ایرانیان خارج از کشور، از دیگر اقدامات آلمان در این زمینه بود. در مذاکرات و مناسبات جاری میان دو کشور، دائم بر این مسئله ایدئولوژیک، یعنی شباهت خونی و آریایی‌گری تأکید می‌شد، مسئله‌ای که مایه مباهات سیاستمداران ایرانی شده بود و از ایجاد چنین شباهتی میان خود و یک دولت پیشرفته اروپایی خرسند بودند، اما همه این خیال‌های خوشِ ایدئولوژیک، با شکست آلمان از جبهه متفقین در شهریور ۱۳۲۰، نقش بر آب شد! مسئله هم‌خونی و هم‌نژادی آریایی، یکی از اشتراکات جعلی میان ایران و آلمان بود. آلمان‌ها در تلاش برای یافتن متحد ایدئولوژیک در منطقه خاورمیانه، با مطرح کردن چنین شباهتی زمینه را برای ایجاد یک ناسیونالیسم ملی در ایران فراهم کردند، ناسیونالیسمی که با تأکید بر شباهت با کشوری مانند آلمان که در فناوری و تکنولوژی بسیار پیشرفته به‌شمار می‌آمد، می‌توانست هوادار نوسازی رضاشاهی باشد. در این راستا اقدامات سیاسی و مبادلات فرهنگی بسیاری میان ایران و آلمان انجام شد که البته نمی‌توانست چندان پایدار باشد...».

در مقطع حاکمیت رضاخان، در مذاکرات و مناسبات جاری میان ایران و آلمان، دائم بر شباهت خونی دو ملت و اشتراک آنان در آریایی‌گری تأکید می‌شد. مسئله‌ای که دیگر مایه مباهات سیاستمداران ایرانی شده بود و از ایجاد چنین شباهتی میان خود و یک دولت پیشرفته اروپایی خرسند بودند! اما همه این خیال‌های خوش ایدئولوژیک و تاریخی، با شکست آلمان از جبهه متفقین در شهریور ۱۳۲۰ نقش بر آب شد!

حکومت انگلستان که خود را تاج‌بخش رضاخان می‌دانست، اقدام او در اعلام بی‌طرفی را که به‌نوعی خدمت به آلمان نازی بود، اقدامی قدرناشناسانه دانست و همین امر سبب شد تا بریتانیا در موقع مناسب، زمینه برکناری رضاشاه و خلع وی از قدرت را فراهم کند. البته چرچیل نخست‌وزیر وقت انگلستان گفته بود نقشه برکناری رضاشاه، مدتی پیش از اخطار انگلستان و شوروی به دولت ایران، درباره فعالیت آلمان‌ها در این کشور گرفته شده بود!

حضور اتباع آلمانی و فرانسوی در مراسم سان و رژه در میدان جلالیه، با حضور جمع کثیری از مردم